

درسی پانزدهم

نوروز





بخوان و بیندیش

عمونوروز

پیرمرد بالای تپه، رو به دروازه‌ی شهر ایستاد. نفس نفس می‌زد. با خودش گفت: «من دیگر خیلی پیر شده‌ام!» آن وقت کلاه نمدی را دوباره روی سرش گذاشت، شال کمرش را محکم کرد و به طرف شهر روانه شد. بلبل‌ها با دیدنش شروع کردند به آواز خواندن. آن‌ها اولین کسانی بودند که از آمدن بهار باخبر می‌شدند. عمونوروز نفس عمیقی کشید، دستی برای بلبل‌ها تکان داد و گفت: «باشد، باشد؛ حرفم را پس می‌گیرم! آن قدرها هم پیر نشده‌ام. حالا زود باشید بروید توی شهر و به همه بگویید که بهار آمده است.»

عمونوروز هر سال، روز اول بهار می‌آمد. همه‌ی مردم می‌دانستند که پیرمرد از راه دوری می‌آید. می‌دانستند که خسته است. به همین دلیل، صبح خیلی زود از خواب بیدار می‌شدند، جلوی خانه‌شان را آب و جارو می‌کردند و با لباس‌های نو، دم در می‌ایستادند. می‌دانستند عمونوروز خیلی وقت ندارد، باید به همه سر بزنند اما هر کسی دوست داشت عمونوروز، در سال نو، چند لحظه‌ای مهمان خانه‌اش باشد؛ می‌گفتند: «قدمش خیر و برکت می‌آورد.»

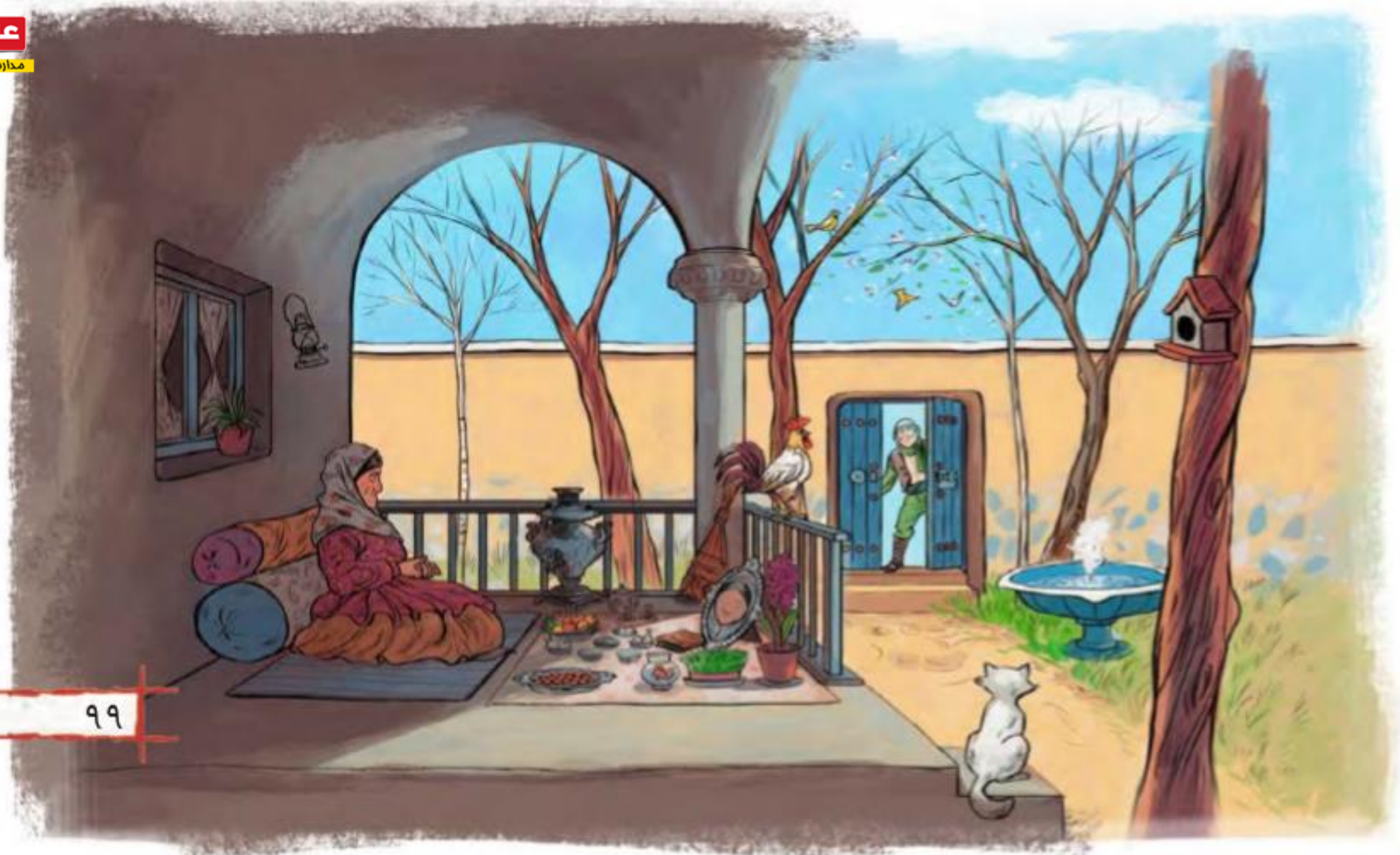
پیرمرد تا جایی که وقت داشت، به مردم سر می‌زد. دهنش را با نقل و نبات شیرین می‌کرد و به صاحب خانه عیدی می‌داد و می‌رفت؛ ولی برای خوردن صبحانه، خانه‌ی هیچ‌کسی نمی‌ماند. همه می‌دانستند که او برای صبحانه، به خانه‌ی خواهرش می‌رود؛ به خانه‌ی ننه‌سرما.

ایستگاه اندیشه



۱. چرا مردم دوست داشتند عمونوروز مهمان خانه‌شان باشد؟
۲. عمونوروز و تنه‌سرما چه نسبتی با هم داشتند؟

۱. چون قدمش خیر و برکت داشت.
۲. خواهر و برادر.



پیرزن چشم به راهش بود. تمام سال را منتظر می ماند تا روز اول بهار، برادرش از راه برسد و او را ببیند. باید صبح زود از خواب بیدار می شد و حیاط کوچک خانه اش را آب و جارو می کرد و سماورش را روشن می کرد. بعد هم در آوردن لباس های نو از توی صندوقچه، حنا بستن به موها و ناخن ها، چیدن سفره ی هفت سین و آماده کردن آجیل و شیرینی و

این کارها برای او کمی سخت و وقت گیر بود اما پیرزن از شوق دیدن برادرش، همه ی این کارها را تندتند انجام می داد. آن وقت لباس قرمز و پُرچینش را می پوشید و آخر از همه، قالیچه اش را پهن می کرد و تکیه می داد به بالش ها. آن قدر منتظر برادرش می نشست که از انتظار خسته می شد و خوابش می برد.

پیرزن امسال هم مثل هر سال، صبح زود بیدار شده بود. نشست و به بالش ها تکیه داد، با خودش گفت: «این بار دیگر نباید بخوابم. حالا چایی هم دم نمی کنم تا وقتی آمد، چای تازه دم به او بدهم.»

ننه سرما همین طور که زیر آفتابِ ملایم بهار نشست، چشم هایش کم کم گرم شد و خوابش برد. طولی نکشید که عمونوروز از راه رسید. به باغچه ی مرتب و گل کاری شده ی ننه سرما نگاهی انداخت، یک شاخه گل همیشه بهار چید و به طرف او رفت.

ای خواهر! دوباره خوابت برده!

پیرمرد دلش نیامد خواهرش را بیدار کند. آرام، روی نوک پنجه، از پله‌ها بالا رفت و روی قالیچه نشست. خودش چای را دم کرد و با نقل و شیرینی خورد. بعد هم از توی سینی میوه، یک پرتقال برداشت، دو قسمت کرد؛ یک قسمتش را خورد و قسمت دیگرش را برای خواهرش گذاشت. کمی منتظر نشست؛ ولی خواهرش که از این همه کار، حسابی خسته شده بود، بیدار نشد که نشد!

عمونوروز نگاهی به خورشید انداخت. خیلی دیر شده بود. داشت ظهر می‌شد و او باید می‌رفت تا آمدن بهار را به گوش مردم شهرها و روستاهای دیگر برساند. مثل سال‌های گذشته، آرام، گل همیشه‌بهار را کنار بالش خواهرش گذاشت و آهسته بیرون رفت.

پیرزن که بیدار شد، دید قوری روی سماور است و کسی با استکان، چای خورده و یک شاخه گل همیشه‌بهار برای او چیده است. فهمید که امسال هم وقتی خوابش برده، عمونوروز آمده و رفته است. خیلی دلش سوخت! برای دیدن برادرش، باید یک سال دیگر صبر می‌کرد.

ایستگاه اندیشه

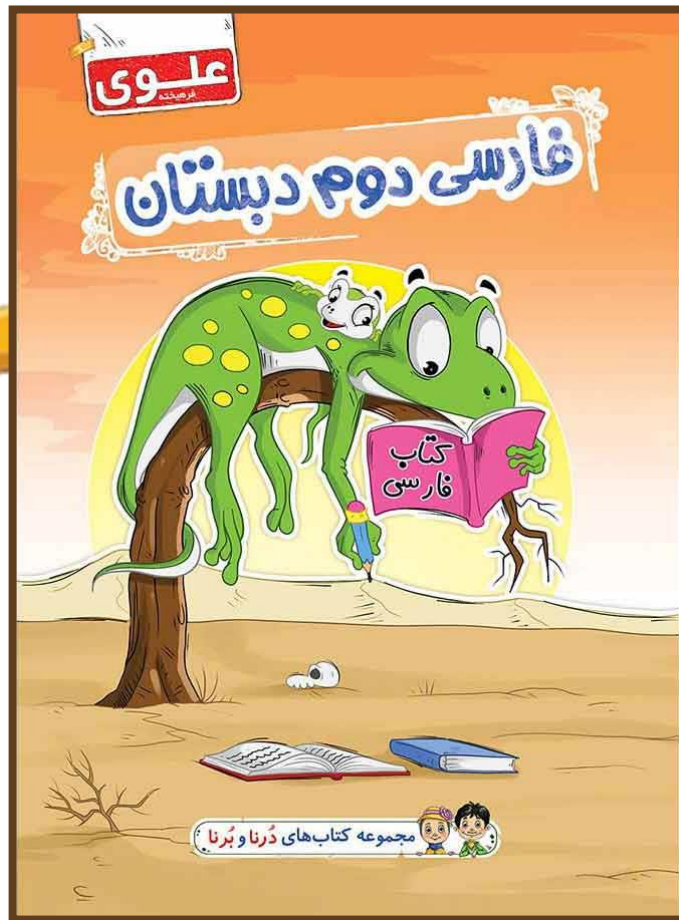


۳. چرا تنه سرما نتوانست عمونوروز را ببیند؟

۴. پیرزن از کجا فهمید که عمونوروز به خانه اش آمده بود؟

۳. زیرا خوابش برده بود.

۴. قوری روی سماور ، استکان چای ، شاخه گل همیشه بهار



درس پنزدهم

نوروز

کلمات هممعنی

..... نخستین: اولین

..... کهن: قدیمی

..... اعضا: افراد

..... جشن: سور و شادی

..... درگذشتگان: مردگان

..... جهان: دنیا

..... آماده: حاضر

..... سرسبزی: خرّمی

..... باعث: سبب

..... پایان: آخر

..... در این هنگام: در این زمان

..... سال نو: سال جدید

..... اکنون: حالا

..... هنگام: زمان

..... آرامگاه: مقبره

کلمات مخالف

..... نخستین ≠ آخرین

..... قبل از ≠ بعد از

..... شروع ≠ پایان

..... کهن ≠ جدید

..... پاکیزه ≠ کثیف

..... جدید ≠ قدیم

بزرگ‌ترها ≠ کوچک‌ترها

آباد ≠ ویران

شمع‌های روشن ≠ شمع‌های خاموش

درنا در حال جمع کردن وسایل خود بود که برنا او را صدا زد و گفت: درنا جان بیا به کمک پدر و مادر برویم و در خانه‌تکانی به آن‌ها کمک کنیم. می‌دانی که نوروز نزدیک است و باید خود را برای شروع سال جدید آماده کنیم.

برنا گفت: مثلاً چه کارهایی باید انجام دهیم؟ اصلاً نوروز یعنی چه؟

درنا هم برای این که برنا با نوروز و کارهایی که قبل و بعد از شروع سال جدید باید انجام دهند، آشنا شود این چنین توضیح داد:

در کشور ما روز اول فروردین، نخستین روز سال نو است که به آن «نوروز» می‌گویند و ایرانیان هزاران سال است که آن را جشن می‌گیرند.

کارهایی که قبل از شروع سال جدید انجام می‌دهند عبارتند از:
خانه‌تکانی

چیدن سفره‌ی هفت‌سین (آینه، شمع‌دان، قرآن، ماهی قرمز، ساق، سنجید سنبه، سبزه، تخم‌مرغ‌های رنگی، سیره سرکه و سیب)

شرکت در جشن نیکوکاری

پس از آن که این کارها را انجام دادیم هنگام تعطیل سال، همه‌ی اعضای خانواده در کنار هم می‌نشینند و دعا می‌خوانند.

پس از شروع سال جدید معمولاً کارهای زیر انجام می‌شود:

دید و بازدید

عیدی دادن بزرگ‌ترها به کوچک‌ترها

رفتن به جاهای زیارتی، آرامگاه شهیدان و درگذشتگان



الف: متن درس را با دقت بخوان و واژه‌هایی را که با نشانه‌های داده شده در جدول آغاز می‌شوند را بنویس.

س	ش	ج	ع
سال - سفره - سیر سر سبز - سرکه - سماق سیب - سنجد - سبزه	شهیدان شیرینی شمع	جهان جشن جدید - جا	عید

ب: با انتخاب یکی از نشانه‌های داده شده، کلمه‌ها را کامل کن.

بعضی ظ ز ذ ض

تصمیم س ص ث

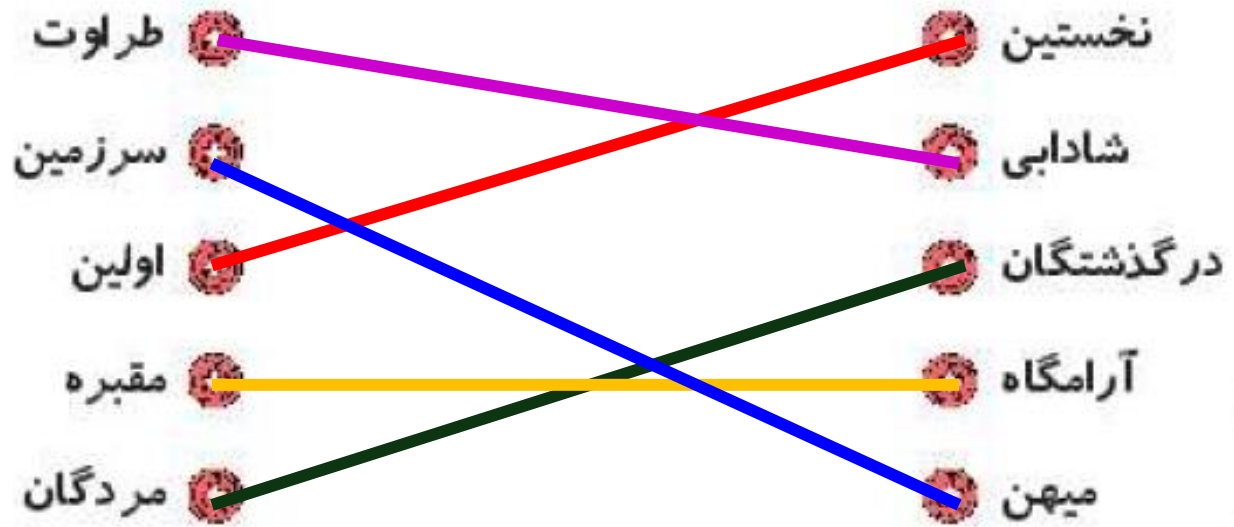
فصل س ص ث

ظرف ظ ز ذ ض

سماق ق غ

اعضا ض ز ذ ظ

۱ کلمات هم معنی را به هم وصل کن.



۲ درستی و نادرستی جملات زیر را مشخص کرده و در صورت نادرستی، درست آن‌ها را بنویس.

الف: ~~فقط مردم ایران، اولین روز سال جدید را جشن می‌گیرند.~~ ❌ همه ی مردم جهان

ب: ~~مردم همه ی کشورها در سال نو سفره ی هفت‌سین پهن می‌کنند.~~ ❌ کشور ایران

پ: تحویل سال وقتی است که سال کهنه به پایان می‌رسد. ✅

ت: ایرانیان در نوروز به یکدیگر عیدی می‌دهند. ✅

حروف در هم ریخته‌ی درون ستاره‌ها را کنار هم بگذار و کلمه‌ی رمز را پیدا کن.



کلمه‌ی رمز:

..... اخلاق

درباره‌ی کلمه‌ی رمز، یک جمله بنویس.

جمله (۱)